



خطی «فهرست شده»

۳۴۱۱



[illegible]

نسخه بدل اقصون بنام اول غصه

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: احکامات فقهیه  
مؤلف: آیت الله العظمی  
موضوع: فقه  
شماره: ۷۸۲۴  
۹۷۴۶

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

A circular library stamp from the National Library of the University of Toronto. The text "NATIONAL LIBRARY OF THE UNIVERSITY OF TORONTO" is arranged in a circle around the year "1902" in the center.

خطی - فهرست شده  
۳۴۱۱

[illegible]

نسخه بدل اضمون تناول نموده

زرنده ۲۲ دروچ مغرب ۲ مصطفی دروچ ۲ سنبل الطیب ۲ سوزنا سبیل ۲ دارچین ۲ زعفران ۲  
 تخم کرفس ۲ اسودن ۱ زرنبد ۳ سانج بندر ۳ سعد کوه ۳ کبابه چرس ۳ زنجبیل ۳  
 انبون ۳ جوز نوا ۲۷ بسمه کلاب ۲۷ و صحنه غریخته در جریقه غرور و در روزان بمقدار صفا و غیره و لایله  
 تخم زراقل ۱۳ بونه چرس ۲۸ زعفران ۲۲ انبون ۲ زنجبیل ۲ صحنه عرب را با زعفران ۲  
 و انبون هر سه را در کلاب حل کنند اوید را کوفته مخلوط کنند حب زرد حب بر بقدر نصف میل فرمایند  
 از هفت هفت هفت هفت و بعد از آن حب کوزند و اینها را از کوفته بقدر عادت انبون قبل میل نمایند  
 کلید بر جوز نوا ۵۰ بسمه ۵۰ تخم زراقل ۲۲ انبون ۲۲ اوید کوه را کوفته و بخته  
 اوید را با روغن بادام بریان کنند حب زرد غذا شیرین و با قند میل نمایند بعد از هفت روز خوردن انبون بشود  
 ارار کلید بر سرخ فلفل کلمه را درده استار شده استار شیرین کویشت نند با شش ملاج حبش شش غده کلمه بخت کنند و  
 درده استار شیرین و درده استار شیرین کویشت نند نایبه استار برسد پیران کنند بسوای بنایند و استعمال کنند و الا

بدیل افندیون شاول کاغذ

مقدون	مقدون	مقدون	مقدون	مقدون
٢٢	٢٢	٢٢	٢٢	٢٢

بالله واليه المرجع



شاد و ملت کتاب  
 ۷۸۲۴۲  
 ۹۷۴۹  
 موزون  
 کتاب ۱ طبع محمود ۲ قره العيون  
 مؤلف محسن فضل کاشی  
 بازرسی شد  
 ۳۶ - ۳۷  
 تاریخ  
 ۷۸۲۴۲  
 ۹۷۴۹

خطی - فهرست شده

۳۴۱۱

I
P
F
A
G
R
S
H
C
L.
N
PA
PA
PA
GA
IR
US
CH
IQ
P.
PI



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طوطی تحریقه ۲ قره العین

مؤلف: محسن فضی کاشی

موضوع: تاریخ

شماره ثبت: ۷۸۴۴۳

تاریخ: ۱۳۱۱

بازرسی شد

۷۶ - ۳۶

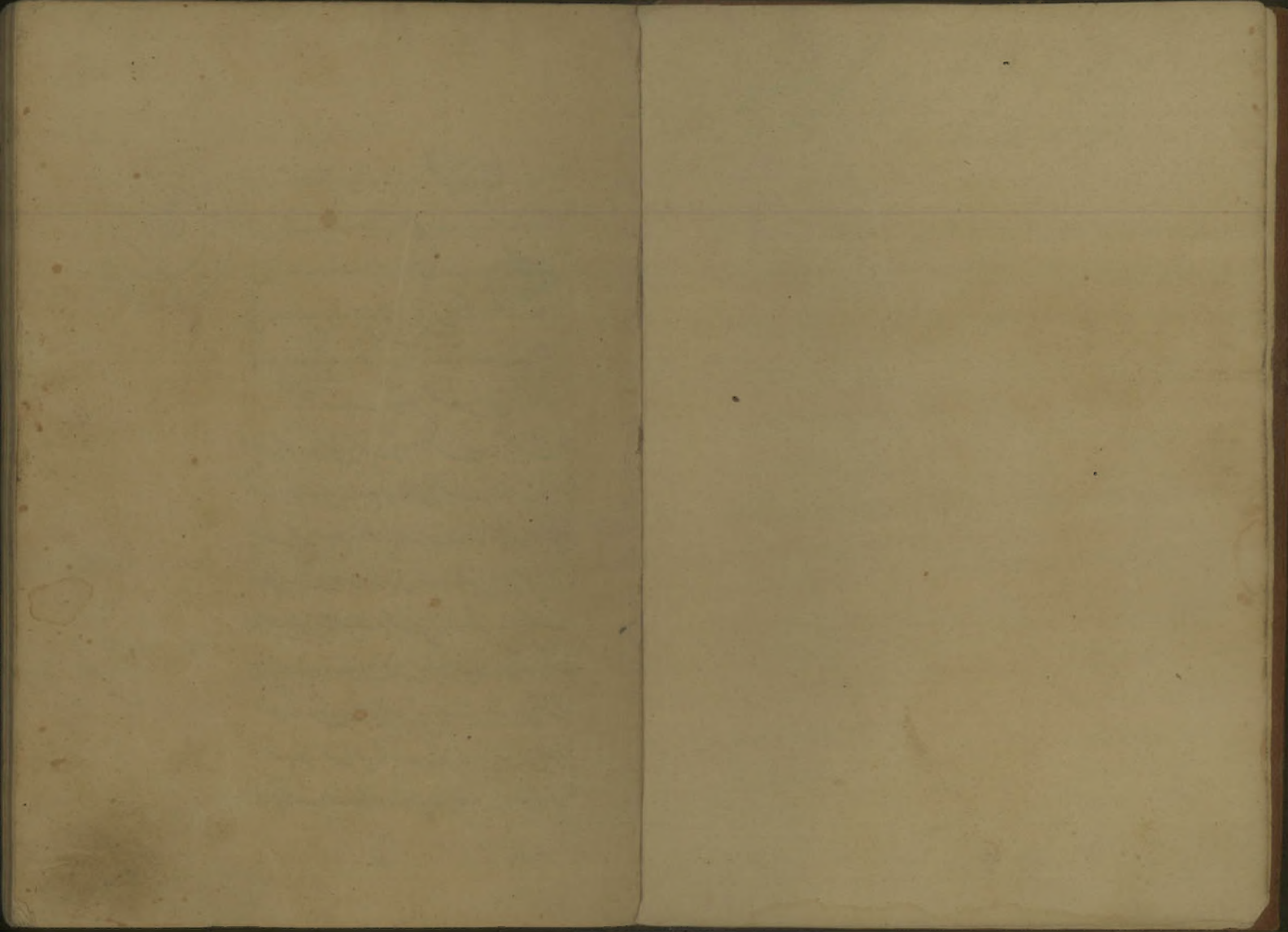
شماره ثبت کتاب: ۷۸۴۴۳

۹۷۴۴

خطی - فهرست شده  
۳۴۱۱



این کتاب است جامع و کامل  
 از علم و ادب و تاریخ و جغرافیه  
 و فقه و طب و صنایع و معادن  
 و کسب و کار و اخلاق و تربیت  
 و هر چه در این دنیا است  
 و هر چه در آنست  
 و هر چه در آنست  
 و هر چه در آنست







نمونه چهره اول

را بر شیشه چاک کرده محیط است همه چیز پس چنانچه چهره بی باطن  
صورت نیند فاذالا بچگون بجلان اوله ایا این تصور  
حقیقت با بدور باش و بخیر که از نفس می رانند تا طلب حال کنند  
نفس که فی الا بالله ولا تفکر وافی الله فانک لوفی الله و فانی  
قدح عنک بحر انفسه السراج اما هست تا سحره در ظاهر اسما و  
در هر موجودی دوش دارد و در هر رآقی حبل و می نماید خایه  
فهم وجه الله و لو انهم اذ کتیم بحال انهم لاسفل لسط علی الله و این کجا  
همه راست لیکن خواص میدهند که چه می بیند حضرت امام  
چسبید علیه السلام می فرماید تعرفت الی فی کل شیء فکونک علی ظاهر  
فی کل شیء و حوالم نیند که چه می بیند الا انهم فی مرتبه من تقا  
بجسم الا ان کل شیء محیط و مشک و مشک که صورتی خیر تصور  
حقیقت آن شیء است من نیند انهم چه در چه فی اسف در عالم  
که در جهان نمی سرچشم آیتان فی الافاق فی فی انفسهم حتی یقین لهم  
از انکلی کل من یحیرت من نور نور نیست و دواتی نیست اندک  
و بهانی ظاهر الافاق قی و الافقیه شاده عیان می بیند انهم

سک

بر

لین فی الافاق فی فی انفسه الا انهم حتی و اسما و اول  
والا انهم و الباطن و الظاهر ثم اکره بقوله او کم کیف برکتان  
علی کل شیء تشید و قال سیه المؤمنین من ان الله یجلی لباد  
عن سیر الکراره و ارا انفسه من سیر ان تجلی لهم یعنی انهم  
دانه فی هر آن کل شیء بحیث یکن ان بری رویه عیان عن سیر ان  
را و بهذا انجلی رویه عیان ان عدم سیر من سیر بالاشیا حقیقت  
انها شو اید ظاهره لود لایل باهره علیه سر او رویه علم  
و عسرفان من غیر ان تجلی لهم ای عن سیر ان نظیر ذراته  
ذره در آفتاب کرد و صورت آفتاب می بیند اما فی عالم که چه می  
و ماهی که جانشین با قوت خیر از آب است می کشد اما میان بحر و جانها  
بحر و میان جانها و جو جو باشد و جای تو از هر طرف نوشته در هر  
رو برو روی تو را می بسوی ما و ما در طلب سیر ان و جو یان بسوی  
با دل در تحکم روز و شب در سیر اغت می رود و لکن  
در همه جا هست و جایی نه سیر بر آید از تو و گویم که  
چرخ جهان ظهوره سپهره و این خانه پستی او پدانه



پدرا تراستی همه اشیاست زیرا که هستی او حقیقتی و بخود  
 پدراست و هستی سایر اشیا مجازی و با وجود این که نور است  
 و الارض نور پس چرا گویند که بخود پدراست و پدراستند و سایر اشیا  
 باشد پدرا ادراک همه اشیا هستی است هر چه ادراک کنی اولیستی مدک  
 میشود و اگر چه ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی  
 و ادراک مبهره بواسطه نور دیگر چون شمع صورت نه ندیده اما شمع از  
 غایت ظهور در آفتاب غیبی در بی غیاب طایفه انکاران میکنند  
 جز نور که واسطه ادراک شمع بود بر این قیاس باید که نور غایتی نور  
 محسوس که نور است و اشیا و لایجب فی اشیا سبب ظهور  
 لان الاشیا انما تبیان بانوارها و عظم وجوده فی ضد  
 عسرا و لکه اگر چه شمع بر یک حال بودی شمع او کمینوال بود پس  
 در اینستی که گویان بر توانست بودی هیچ فرقی از نور پدراست  
 چه نور حق ندارد غایت و تحول نباشد و اندر تغییر و تبدل  
 تو نپداری حسب خد تعالی بنات خویشین بخت تمام  
 جهان جمله منور بودی حق اندر وی رسیده است چنان

فلازم

قال ای المؤمنین ان خطبه الانام بحکم علی العباد و بهما  
 منها و قال فی غنیة غایبی ظهور و قال البطلون عن  
 الطور و لا تقطعه الطور عن البطلون بدون از چارونه چرخ  
 پدراست یارین بمرکز روگنم از شمس حسب کرد و در چرخ  
 پدراستی بحکم است و بود در اول آخر جمع من باشد و شکر که دانند  
 ز کار من شعیب علیت من بر جانش خورده رفت علیت من نیست  
 بهای جمع من منشی الوجود انه عین الحق سبحانه و تعالی ملک  
 که هر چه هست است در دست شدن دست بودن محتاج است بهیستی  
 بخود است بهیستی دیگر و هر چه محتاج است حق است پس حق تعالی  
 باشد که بخود است است و همه پدراست و پدراست نور که منور شود  
 نه بر و شمع که دیگر در و شمع همه پدراست و پدراست پس چرخ  
 نخی محتاجه حق از همه منشی و الله الغنی و انتم الفقراء و کون  
 پس حق که نور پدراست بهیستی است که کم است بهیستی است  
 و از انچه غافل شود پدراست بهیستی حق باشد یا چه بهیستی چرخ  
 تواند بود و از انچه غافل شود که پدراست واجب الوجود است و قائم بهیستی

خود و همین بذات خود چه اگر ممکن بودی یا فایده نمی بودی  
 یا تمسکین غیر محتاج بودی به غیر پس با ما که ما که محتاج است  
 بهی پس محتاج می پس لازم آمدی پس چه خبر پس است فایده  
 بهی پس فایده بهی پس بهی پس بهی پس بهی پس بهی پس  
 کما قال الیه المولانا علی دانه بذا چون ما بهی پس بهی پس  
 خود به بود خود که ای سید به و از آن که گفته می شود که  
 سید است من هیچ الوجوه چه که کرب بودی محتاج بودی به پس  
 شش بر نفس لازم آمد و نیز معلوم شد که بهی پس بهی پس بهی پس  
 مصدر می پس است که از آن پس بهی پس بهی پس بهی پس  
 چرا که این امری است اعتباری که وجود ندارد و از این و اعتبار  
 معتبر و همی است که گفته می شود حق و قدرت ذات محتاج الیه است  
 و این پس بهی پس بهی پس بهی پس بهی پس بهی پس بهی پس  
 و چون پس بهی پس بذات خود است مفهوم کلی تواند بود که از افراد  
 مستفاد به باشد که متمم است تعدد و اقسام حقیقت شش را الا  
 بامر خارج از آن حقیقت که موجب پس افراد شود و نیز بعضی از بعضی

و در

و لذت قبل صرف الوجود الذی لا ینتم منه کل ما فرشته ثانیاً فاذا انقضت  
 فهو محو شبه الیه ان لا اله الا هو هم تویی می بدیدم و الا  
 وحدت خویش را دلیل و کواه شهادت تو شش و تو به  
 وحده لا اله الا هو بهایهینان لا محیه لکن شجنا  
 سومی الوجود بل الوجود بذات سومی الوجود لو کان احد سبباً و وجود  
 سومی الوجود بکمال سبب الکل شش و کل شش محتاج الی احد کیون به  
 الیها و محتاج الی السبب الیكون به ان شش الیه موصوفه و الوجود  
 صفه و الموصوف تقدم علی الصفه است اما فالسبب الاول احد الیه  
 شش الیه علی تقدیر وجوده لایکون موجوده فاذا سبب الوجودات  
 غیر موجود و بذات محال ان نقول الوجود بذات فاما ان یكون  
 وجوده زاید علی غیر لازم ان یكون الوجود بذات وجوده ان شش  
 الشیء فی فرع شش شش لما و خبر را در فعل کلام الی اخر  
 الاخر و کذا ان شش و موحال شش العقل ان غیر عن سبب الیه  
 من غیر الوجود است قول شش عذره فان الیكون فی اعتل وجودی کما ان  
 الیكون فی الخارج وجودی خارجی بل قول شش ان الیخل و عده من غیر







































۱۵  
 فاشق من غیر نیست و کذا فی الحزب مجربست باین اصد و پان  
 ان من الحق الزود من فاعل احدان من الکلمات لاکون و لکن  
 اشتد انکان قدیر الحق باکماله و شمه من الحق بوجود  
 مرآت فی بعدان ترشید و مباد که ترشید مرآت است که  
 خود متکلم است بآن و خود صاحب آن بوجود عالم بخیر و بدو  
 وجود شنید و دیگر از انرا یک ترشید و حقیقت ترشید  
 حسین و احدوات یکا میسر و متفرد بر آید و بدو کثیر  
 ظاهر شد و شنید و کبابی و دامن و زوکیب بر صورت  
 او یکی اثر می نماید شده و این کثره و جود و است و افکار  
 و وحدت حسین آن خارج است که ان الطور العاد فی احد الوحد  
 لا یفصح فیها و مودعه و وحدت حقیقه که ک ظهور الوجود فی مرآت  
 الوجود است لا یفصح فیها و مودعه و مودعه حقیقه لیس فی الله  
 و وجود خود و کذا که الوجود فی نوع الحسب حقیقه لیس فی الله  
 الوجود الیس فی النوع مایه الوجودات قبیله که است انما امر  
 استبانه و کان ان احد و کف کلها بالبدان موجوده و بدونه مودعه





[illegible]

اهل زمان شد که در معراج و انجس چون سباده ایند و موت را  
 بر حقیقت و حیات چون جان بولیدان را در هر بوی خوش آید  
 اهل زمان است و جهان چون یک  
 اهلک و طایف و کسب این  
 اهلک و مست و موالید غنا  
 توحید یحیی است و در کمال مدح  
 و کمال انشای الفیض به المکنس و باقیق لیا اهل المکنس  
 فیما مشاءه ان ان کما هت کما نایب الوجود در کمالی که  
 در حقیقت یافت میشود و ان کما انشای شک و توابع وجودات  
 حقیقت است و در موجود و بعد قبول وجود و صفات است هر چه  
 کمالی چون است نبات و علم و قدرت و اراده و غیر این و غیر  
 موجودات در قبول وجودت و شد و شدات کمالی ظهور کمالی انانی  
 بحسب شدت و قبول و جوار کمال و ضمایس آنچه در کمال است و در  
 علی وجه انجس و کمال انجس فی ظهور کمال و نشاء و شدت و شدت  
 و مغز است و در حقیقت که کمال موجب غلبه قیام وجود کمال  
 وجود ظهور کمالی که در در حقیقت که کمال کمال غلبه قیام وجود  
 کالات وجود و ظهور انانیت و کمال کمال کمال کمال کمال کمال

[illegible]

مرکب که بود که یک شریک شد از کل خود سه رخسار  
جز نهش جهان نهانیست مرکب از ازل تا ابد است  
از باب الوجود کبر عفا و انما ترجی الی همین واحد اعلی مرتبه  
گویند و جداست من که تا در پنج حضرت و این حضرت غیب خوان  
و این پنج حضرت عین بروز قیامت و ان بذات ایضاً حضرت  
دوم از هم ذات است بگویند ذات اول حضرت ذات  
که بروز قیامت بذات خود برود و حضرت عیان که کفایت  
خدا ظهور را و الا و حسب ادان کان الودهم من یکسر عیان  
غیب عیان است که از آنجا که حکایت شود که در زیر اکران  
اسم و اسم بخند و جهالت چون هشادت محال دارد ویم  
حضرت است که در ان بروز قیامت باو بیت و در ان حضرت  
عیان نبوت عیانند و عین ظاهر و عیان الی الله تعالی  
فیغیر اسم نجیب تیم حضرت افعال است ایضا عالم ارواح که در ان  
بروز قیامت بر وقیت چهارم حضرت خیالات که در جای  
بروز قیامت بصورت اول برست و حقایق غیب حضرت است



و شاید که جای بروز غایت نبوده است که گویند و موافق حکیم  
 و در این مقامات همه چیز به این راه بود است و انفس بود  
 مشاهده علماء و بعد از این حضرت از جانب مطلق است و چون  
 نیز که مشاهده است مطلق و از این جهت که از این پس حضرت است  
 بطریق قریب بزرگ و در سبب که آنچه در عالم سبب است  
 اشغال صورت است و آنچه را که در عالم اشغال است و در عالم  
 اشغال است صورت و اشغال اشغال است و در این صورت  
 و هر چه در صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 صورت و اشغال است و در این صورت است و در این صورت  
 یکست و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 ظاهر یکست و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 و باز در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 کل فانی لکن در عالم اشغال او که پس از این راه بود  
 لایق فانی لکن در عالم اشغال او که پس از این راه بود

فانی

فانی لکن در عالم اشغال او که پس از این راه بود  
 اشغال صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 مشاهده علماء و بعد از این حضرت از جانب مطلق است و چون  
 نیز که مشاهده است مطلق و از این جهت که از این پس حضرت است  
 بطریق قریب بزرگ و در سبب که آنچه در عالم سبب است  
 اشغال صورت است و آنچه را که در عالم اشغال است و در عالم  
 اشغال است صورت و اشغال اشغال است و در این صورت  
 و هر چه در صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 صورت و اشغال است و در این صورت است و در این صورت  
 یکست و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 ظاهر یکست و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 و باز در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 و در این صورت است و در این صورت است و در این صورت  
 کل فانی لکن در عالم اشغال او که پس از این راه بود  
 لایق فانی لکن در عالم اشغال او که پس از این راه بود





[illegible]

6

[illegible]

گفته است و من اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 مع ما خود بود و آری با خود و در این رخ و کنگ  
 ایضا گفت و من اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 عظیم بود و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 نقطه و در این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 دیدار است و در این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 ایضا است و در این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 بصورت او که در این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 چون دست نه بود و در این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ  
 و این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ اهل این رخ و کنگ

244

[illegible]



حسب سواد و تقید بر زمان و درگاه اتفاق مجوز و اعمد می باشد  
که در این احوال چون یک چشم در دو فان حادث شد بدک فاعل حادث  
معلق که مجوز و محض پاک هرگز نتوان نمود و در آن زمان که  
معتدل چون عادی است بصورتی نماید پس چه نوعی  
نیایش باشد و ظاهر کاش و قبح در نهاد است  
و نشسته و نه و اعدا و حال کس که شوق فزاید و در سبب  
مستعد و نه و اعدا و حال کس که شوق فزاید و در سبب  
استخوان من تر من است که در عین سبب و در کمال  
که در کمال که در عین سبب و در کمال که در عین سبب  
ای بر و نه و اعدا و حال کس که شوق فزاید و در سبب  
که در عین سبب و در کمال که در عین سبب و در کمال  
همی که در عین سبب و در کمال که در عین سبب و در کمال  
و المشاهدات و غیره که در عین سبب و در کمال که در عین سبب  
و در کمال که در عین سبب و در کمال که در عین سبب و در کمال  
و در کمال که در عین سبب و در کمال که در عین سبب و در کمال  
و در کمال که در عین سبب و در کمال که در عین سبب و در کمال

20

صفة قوله تعالى وانما وجدته حجة ووقال السبيعي  
 الاسد في بيان عدد اهل الجحيم في قوله تعالى فاعلموا ان  
 فان الاسد في ذلك الاكثر من اهل الجحيم في قوله تعالى  
 في العدد من قوله تعالى في قوله تعالى فاعلموا ان  
 الى قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 ان قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 وفي قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 ما في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 الوعد في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 الغالب في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 كل شيء في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 حجة في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 واحدة في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 مرتبة في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان  
 الاسد في قوله تعالى فاعلموا ان في قوله تعالى فاعلموا ان



[illegible]

129

والشكر وحده الا ان من جمع بين الحسب والافعال في علمه  
ادغم الهمزة كلها فادغمك لا بد من الهمزة في الحسب  
بمعناها من غير انما يتبع بها دون بعض من غير  
كبريت دوست وکل که چرخ کوکب در دورداد  
بست و شمس در پیش و بیداد نام و چشم که کشت و شمس  
فی منی حدوث العالم و معنی از این سخن عالم و ان کان  
موجود و فی الحسب بجا نماند از انچه حدوث فی نفس و ک  
الوجود از انچه یقین از مراد حیرت فی این وجود مرتب  
وجود ممکن و از انچه حدوث فایض علیها باقیم و فی الحسب  
و التوفیق عالم از انچه معلوم در باب اول و رب و معنی الایته  
از انچه مقرر معنی العالمیه از انچه معلوم معنی الایته از انچه  
و تاویل سبع از انچه سبع یعنی سخن معنی الایته سخن  
حدث است و معنی حدوث داخل است و از انچه و منقشه  
حاصله مکان و قال فی الایته و فی غیره ای که سخن داخل است  
الایته و معنی است بجا نماند از انچه الایته و معنی الایته



٢٨  
 التفسير في شرح المسموع وهو المصنف ومحمد بن الحسين  
 والمبطلات بعد ذلك غير موجودة وهو ما اذا كان مستلزما  
 ان لا يكون له في الوجود الحسني بل هي انانية في مرتبة  
 الانسجام والاختصاص لها ان لا يكون لها حال او ابدال لم يكن في حيز  
 النفس او متحدة في ذات محضة بل كان وجودها في الذات  
 من غير ان يكون له ذلك وجوب الانسجام له ان لا يكون له في مرتبة  
 في وجوده وحده من ان يكون له في وجوده فان وجوبه  
 لم يكن له في ذاته ان عدمه لم يكن له في ذاته بل كان له في مرتبة  
 عينه في ان كان محسوسا في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 فان كانت عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 كانت في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 بالانسجام في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 بالانسجام في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 فلو لم يكن له ذلك في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 وجوبه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 اوله فان مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة

في

غير ما يدل من ان هذا كانت اوليته عن اخره في  
 هذا المذهب غير ان المثال القدر وقصوره على ان لا يكون  
 بالعلوم الانانية التي يحيطها الخطر والنظر الصحيح والبرهان  
 بشيء من اشار بطلوه عرفنا انه مجمعه بين الاضداد ثم  
 بطلوا هو الاول والاخر والظاهر والمباطن وفي كل مرتبة  
 له في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 ويكون ظاهره في ان يكون باطنا في قوله وكل ظاهر غيره  
 غير باطنه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 وجوبه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 اشارت الى ان هذا الحق مع انانية عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 وكل عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 ان عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 من دون ان يكون له في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 الا ان عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 ان عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة  
 ان عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة عينه في مرتبة

[illegible]

三

برسم الجهد والاعيان والتعب والغير وهو ذلك الحال  
 في هذه القعدة الاله لا مرجس واعلى من ان يخبر في اطلاق  
 قتيلا واسم وعنه اوصاف ان وزيد وما لم يكن الوجود  
 ذاتا سوى الحق بل شهادته كناية فقر الصانع في الابد  
 الى الابد والوجود انما هو مع الالانات من دون ضرورة  
 ولا تعطى له اولها قط الابد والعدم في حد نفسه في العلم  
 دفعة واحدة فان الحكم على امره لم يكن وانما هو  
 من موجود اي وجوده وسواء بهدس ام لا  
 وجوده وجوده كس كرسية في كنفه لم يزد  
 معلوم شيئا بوجوده كرسية فيما يشاء الى ان لا يحد  
 على في العلم المعلومات فان قيل في علم الله الاسرار  
 قبل خلقها او كما دنا عليه علم ثم انقضى ذاتها بعد ذلك من  
 تفسيرها امرها في عين علمه عند اول حكمها انما  
 بما انقضى ذاتها وحكمها لا يعلم عليه كرسية المعلومات  
 اعني لمسلم من انفسهم العلم على كيف يكون ذلك العلم







[illegible]

2

[illegible]



































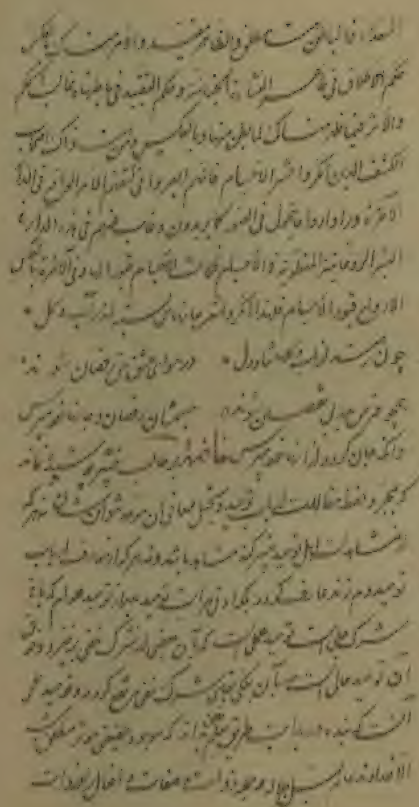








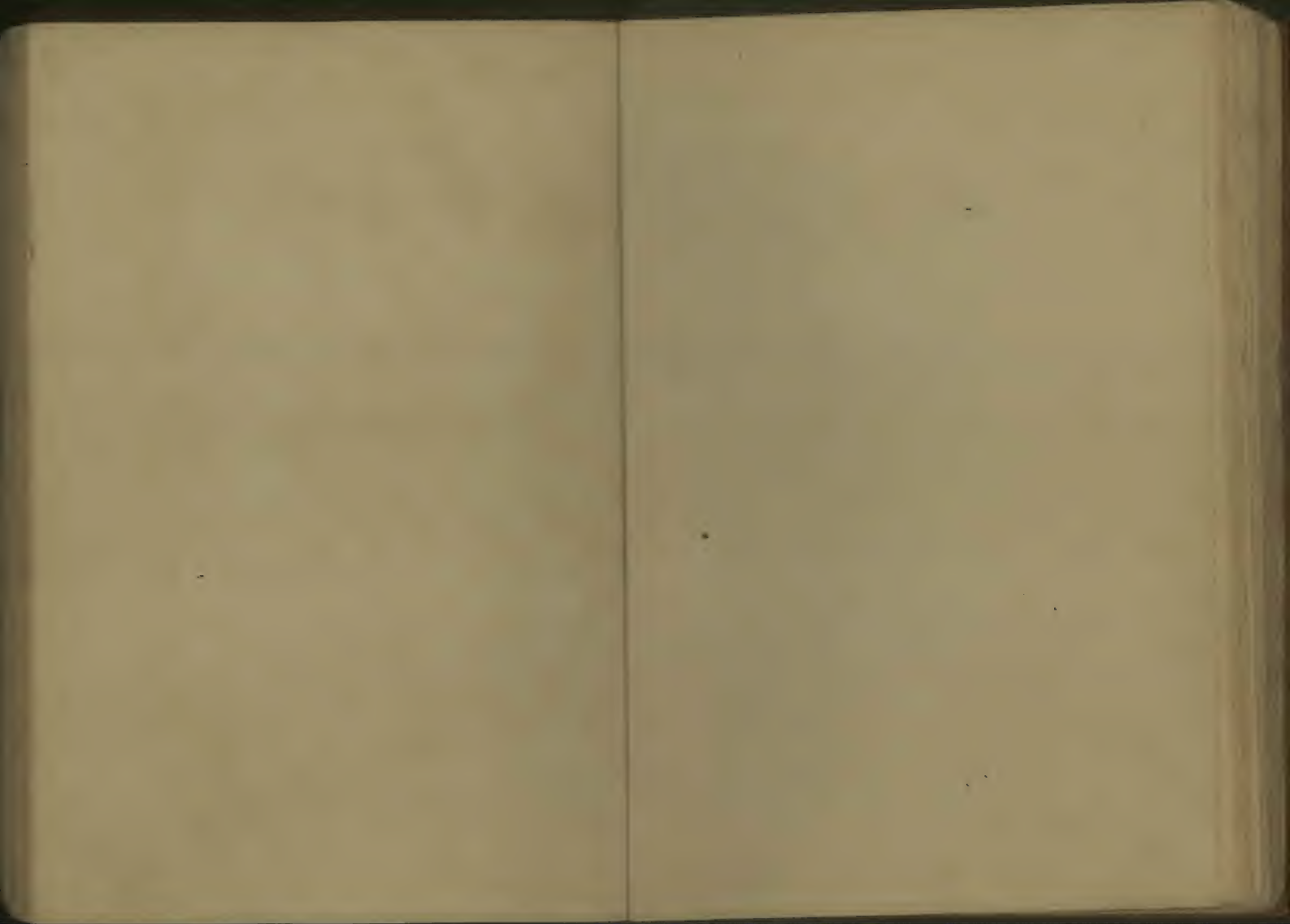




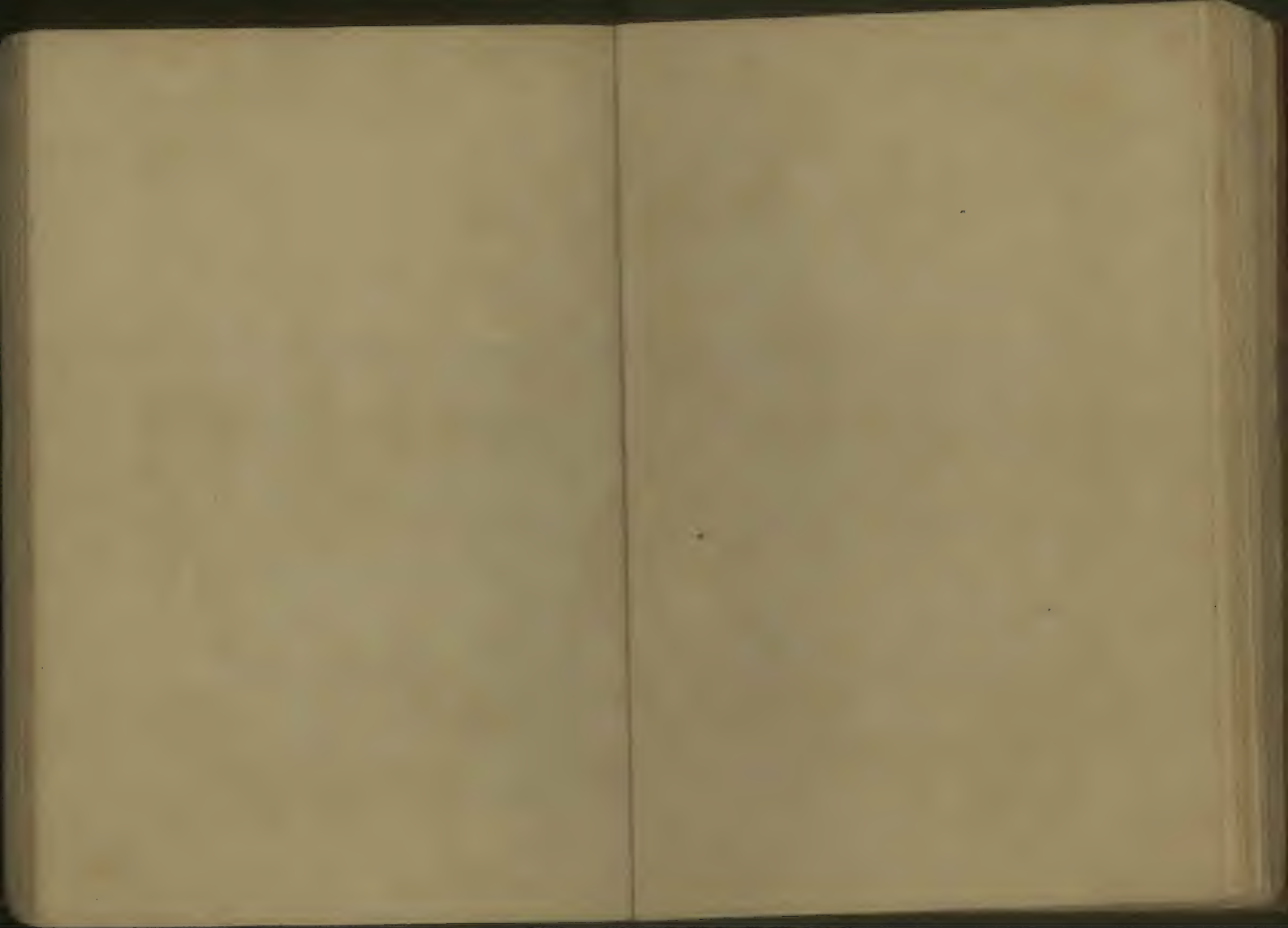
27

[illegible]























وصفاته وبعدها حولها ويرى ويخبر ويقر ويحكم ما يقع من غيره  
 الذي لا يلهي الله سبحانه واليه مشيئة يقول عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله  
 واشهد على كل شيء شهيد ويقول سبحانه وهو معكم ايضاً انتم ورسول  
 عز وجل ونفس المؤمن باليه من اجل الويد ويقول قل الله عز وجل  
 منكم ولكن لا تصرون ويقول عز وجل كل شيء عاين الله لا يورثه فذلك  
 الحجة على المؤمنين بعد ان لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا يورثه  
 وعلم الله تعالى بهذا الخبر فلهذا لا اله الا الله عز وجل لا يورثه  
 بالله سبحانه وتعالى الله عليه والى وسلم بما ذكره في ذلك قال الله  
 عز وجل لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله  
 في الاشياء التي هي منها الحق الى الله سبحانه وتعالى لا اله الا الله  
 لها انبساطها ثم اطلبوا في معرفة بالآثار فيها من حيث تدبرها  
 وفيومنها اياها وتحتها واحاطة بها وتوهم عليها حتى تعرف الله  
 بهذا الصلوات القامجة ثم تدبر الاشياء بقدرها ولا تتطرق الى الحي  
 الا انما لا تلتزم منها من حيث ان الاشياء لها ما هي الا ان يكون توحيد  
 بانها حق منطوق الموجد بوجودها فانكم اذا نظرت اليها من هذه الجهة  
 تكونوا قد عرفتم الله بالاشياء يعني ان الله هو الذي اقرتم بوجوده مخب  
 تكم تعرفوه اذن حق المعرفة فان معرفة غيره يكون الحق منطوق الموجد

الاشياء

الاشياء ليست بمعرفة لولا الحق فاعلموا ان ذلك الحق يحتاج الى  
 لا اله الا الله عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 وجل لا اله الا الله عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 عز وجل لا اله الا الله عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 الوجود شيئاً غير من في الذات بمعنى ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 ذلك الله عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 لها انبساطها ثم اطلبوا في معرفة بالآثار فيها من حيث تدبرها  
 صاحبها بعض المعرفة في هذا الحسب ان علم منك اطلب الوصول  
 اليك وبذلك استدليلك والخط في مثل هذه المعرفة اشبه علة موت  
 من هذا ان العلة لا يات حيث هي ان في خلق السموات والارض فاختل  
 والظاهر لا يات الا في الالباب اعني ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 بما ذكره عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 هي وعز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 رجوع في المعرفة الى الفطرة واستمداد بها وانما يكون لا اله الا الله عز وجل  
 الاضطراب فانما تترك من عند الوقوع في الاموال ومحابا لاهوالها  
 بحسب الجليل على الله عز وجل لا اله الا الله فاعلموا ان الله عز وجل لا اله الا الله  
 الامور الصغائر ان لم يتطعنوا ذلك الله عز وجل لا اله الا الله عز وجل

الليل









[illegible][illegible]

أما إذا كان من علة شدة ما لا يتخلل هو ديم لو ما مشتاق هو و  
تكون من استحياء من انظر فليس يظهر في الاصل ان يكون  
والا كانت اسماء تحت خط اسم الله تعالى مع لها الخطوط فظهر  
الكل يظهر في كل علم هذا الله المتضح في الكائن من اسم الله على  
ما سواه فيها الشارة الكيفية تربية الاسماء للخطوط في كل علم  
به هو ليس استحقاقا الذي يصح عليه من اسم الله ما يستحقوا عطاء  
سبحان لا يستحقان عطاء منه الى الطلوع في العلم بهذا الاعتراف اجابة  
لنوع الخلق ليسوا اذعي الله وهو يعطى اخر من الامن الله سبحانه  
يسأل من فاعله في الارض وهذا الشق الى انما هو ليس انما  
ولا تقدر على وجه الذي لا يضطر وانما هو باسم من اسمائه سبحانه  
فما يجازي السائل في تقديره به هو ما اسم المعنى والمريض باسم  
الشافع المظلم باسم المستنير وعلى هذا القياس في كل اذنة من فادات  
العالم به هو الله اضطر الى بيان حاله باسم من اسمائه تعالى هو  
يجب صحة في حقيقة ذلك اسم الذي عاين كمال امره في الحقيقة  
انما دعاه وطلب اليه كل على حسب سؤالهم في هذا انما خطاهم  
مقتضية ابدا وانما كرم كراما الله ولا يجيبه احد قط الا من  
كان على بصيرة فشا من استعماله فاشد وهو ليس ان المقال

خلق

خلق ما به هو بلسان الخالق هذا لا يجب قول ان استحياء الله هو  
قوله سبحانه وما دعا الكافرين الا في هذا الزمان بهد سائر سائر  
باطن الصلح كمن بكه انك وهذا الذي ذكره احد عاقل في بيان كل  
يوم هو في ان يفرح ورجاءه في كرامة او في امره كمن كان يكر  
فيما بين من عرفه وعلم اسم الله تعالى انه وروى من ان النبي عليه السلام  
ان الله بالاسماء الطاهرة من الجبال والحداد والودب والنبات والحيوان  
فيها هو في ذلك اسماء الحياء الله تعالى في عظمته في قوله تعالى في  
ان الذي بالاسماء اسماء الله الحفي التي هي خلقها في كل انشراح  
اليه سبحانه انما هي في تارة الى الخلق في كل ما اكلها اسماها  
الفرح في العلم في الصفات متفرقة واخرى في الاولياء والاعداء  
عظاها في الثوب في الصفات متفرقة في صفات الصفات  
كلها او جعلها في الاولياء وصفات الله تعالى او جعلها في اعداء  
او المروية علمها في كل ما خلقه من امره في كل شيء وقوى سائر غيره  
استعداده في كل نوع المذكرات من العقول والحواس والمفاتيح  
والشؤون والامور في كل شيء من الاشياء وخواصها واولها العلم  
وقد ان في الصانع وكيفية الالهة والتميز بين اولياء الله واعدائه  
فان في كل معرفة ذلك كله مظهر في الاسماء الله تعالى في كل ما

[illegible]

۱۳۸۵

في اعداد جده و هو قد شرفت و دوست در كل من چرخ بود كه بنهاد  
 دوست و در من بدست خویش چهل صبح باغبانان افانم خدای کلان  
 كشتمه كلان و دوست من القادوم اندلانا انصوب الانسانیه اكبر  
 حمد الله على خلقه و على الكتاب الذی كتبه بیده و على المیکال الذی بناء بحكمه  
 و على جميع صور العالمین و على الخلق من العلوم فی الوحد الخلد و فی الشان  
 علی آفاتنا و علی الخلق و علی اعداء و علی الطریق المستقیم الذی لا یزول و علی  
 القدر الذی یورث الخلد و الذی لا یزول

والأبدان صنع الله تعالى كل شيء فيها شأنه في الأصول  
والعالم والشأن أصول العالم في البروتاتش العالم عقل في دواو العالم  
خياله تعالى في العالم حتى جسدنا وبيننا من كل ما هو ميسر على الإنسان  
هو العالم وانما هو في العود ذلك الخياري ما زانها في شأنه الخاص أن لا نأخذ  
أعمالنا واحتملنا وكنتم أن زانها في شأنه العالم العقل يسمى بالملكوت في العلم  
وعالم الأرواح والعلمين والتجديد وهو عري عن الصور والمواد  
من الشؤ والاعتداد وإنشاء الله من فوق سبحانه في العالم الخيال  
يسمى بالملكوت الأسفل وعالم الأشباح وعالم الخفوس والبرزخ  
وهو عري عن المواد دون الصور وإنشاء الله من نورا العقل والعالم  
الحقيق به هو العالم والماء وعالم الأجسام وعالم الكون والنسب









وكل شيء من جنس واحد كالماء والارض والفضة والفضة والفضة  
 وهو نفسا في تلك المخلوقات العنصرية في حقيقة العقل من حيث  
 في حقيقة العقل يقوم به كذا في الارض من الشدة واللين والحر  
 يصدر نفسا ليس هو نفسا بل هو نفسا في الارض من الشدة واللين والحر  
 الشياطين ثم خلقهم في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 هو المادة التي هي تلك الارواح التي هي تلك الارواح التي هي تلك  
 هذا العالم وهو مادة الخلق القابلة قال الله تعالى في كتابه عز وجل  
 ان كان بنا اعداء لكانتم على الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 القابلة للشك والاعتقاد في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 الباقية ان الله تعالى في كتابه عز وجل قال الله تعالى في كتابه عز وجل  
 اهل اعترقوا في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 قاسم من جنس واحد كالماء والارض والفضة والفضة والفضة  
 المشبه في اللون والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة  
 لا يشبهها في اللون والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة  
 المادة التي هي تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 يقتضي ان لا يقتضي في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 القابلة للوجود والعدم في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس

سبح

سبح ان كان كل شيء من جنس واحد كالماء والارض والفضة والفضة  
 وهو نفسا في تلك المخلوقات العنصرية في حقيقة العقل من حيث  
 في حقيقة العقل يقوم به كذا في الارض من الشدة واللين والحر  
 يصدر نفسا ليس هو نفسا بل هو نفسا في الارض من الشدة واللين والحر  
 الشياطين ثم خلقهم في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 هو المادة التي هي تلك الارواح التي هي تلك الارواح التي هي تلك  
 هذا العالم وهو مادة الخلق القابلة قال الله تعالى في كتابه عز وجل  
 ان كان بنا اعداء لكانتم على الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 القابلة للشك والاعتقاد في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 الباقية ان الله تعالى في كتابه عز وجل قال الله تعالى في كتابه عز وجل  
 اهل اعترقوا في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 قاسم من جنس واحد كالماء والارض والفضة والفضة والفضة  
 المشبه في اللون والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة  
 لا يشبهها في اللون والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة والهيئة  
 المادة التي هي تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 يقتضي ان لا يقتضي في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس  
 القابلة للوجود والعدم في تلك الارواح الكفارة المشركين والنجس

منه



ثم ان الله ثم لا يبعد ثم ما زاد ذلك من الموجودات ما هو اقرب الى الله تعالى  
 وهو لا يخرج من ذلك وهو ما ظهر الى الوجود وما يقابل وجوده التوحيد  
 جميعه كقوله البنية للوحد للاعداد فان الاثنين لا ينفك عن الواحد اما ان  
 الى الواحد مثلا ولا يصح التلذذ ما لم يزد على الاثنين واحدا وهكذا  
 الاما كانت اقسام الواحد نفس العدد وكله والعدد وكله واحد لم يتصل  
 من الله حقيقة وحقيقة حقيقة اخرى هي التسعة مائة وتسع وخمسون  
 ولو نقص منها واحد ذهب عنها اليه في العدم الواحد في شيء غيره  
 ذلك الشيء هكذا التوحيد فانه حقيقة وهو معك ايضا كنتم ومن اللغات  
 ان العدد مع غام شيئا منها الوحدة وكل واحد من هذه حكمة في اساسه  
 نحو امر واحد لا يوجد ان في غيره انما اقتضت حاله ان لا يتصل بالحد فيكون  
 فيها غير الوحدة والعدد لان التثنية في كل من اثنين اثنين مائة وتسع وخمسون  
 الواحد ليس بحد والعدد ليس بحد لان الواحد لا يقابل مع اثنين من الواحد  
 الذي يكثر والواحد من العدد الذي يحصل بكثره فلو ان تقول لكل  
 مرتبة لها مجموع الاعداد وان تقول انها ليست مجموع الاعداد لانها  
 يتوحد وان لا يتوحد في غيرها ويجمع الاعداد فيكون لكل مرتبة وكل مرتبة  
 نوع برأسها فلهذا من امر اخر يجمع الاعداد وله فيهما شيء في جميع الاعداد  
 فلهذا التثنية غير ما في اثنين وتثنية من مائة اثنتي عشرة وهذا امر يجمع بين الاثنين

محدد

هذا هو التوحيد  
 الذي هو حقيقة  
 حقيقة حقيقة  
 حقيقة حقيقة

بصدورها من ان الحق المنزه عن قابض الخلق ان يراه كالا ان يكون هو  
 الظاهر باسما في الاكون ان تشر اي يوزن وزنه قالوا قليل من خاذا بوزن  
 من تقييل من في معنى العرش والكسوف قد يراى بالعرش بحسب الخط  
 بجميع الابدان وقد يراى باللسان بجميع جميع ما يراى من الاجسام اعني العالم  
 انما يراى باسما وقد يراى باللسان بجميع جميع ما يتوسط بين وبين الله تعالى  
 من الاديان والعقول التي لا تنفك الاحياء اعني الالهة كلها الملكة ملكة  
 جميع قها وبالحل بالاسماء التي لا يراى بها يراى بغير علم الله سبحانه المتعالي  
 باسمه او بغير يراى بغير علم الله الذي اطلع عليه نبياته ورسوله وجميع صلوات  
 الله عليهم من خاصه وقدر وقدر لا مثابة الى كل من في كلامه في كل العالم  
 ومن الصادق ان الله شئ من العرش والكسوف ما هو اقل العرش في وجه  
 هو حله الخلق والكسوف ما هو العلم الذي اطلع الله عليه نبياته  
 ورسوله وجميع صلوات الله عليهم السلام والكسوف هو العلم الذي لم يطلع عليه  
 احد من نبياته ورسوله وجميع صلوات الله عليهم وكان هذا الخلق عبارة عن  
 مجموع العالم بعينه والوفاة عن حاله الى المكون والنجوت لا يستفاد به  
 وقباسة بها وقد يراى بالكرسي الحجب لم يلقه تحت العرش اعني اهل الله  
 دون السوء او لا يراى لا حول له عليه ما كان شربها والعرش في مكانه  
 مستقيم على الحديث ما السوء والارضون التسعة مائة وتسع وخمسون لا تحلقة باقلا









2

ويرجع القوم لاجل هذا واعدهم وعلمهم العاشق من روح القدس  
 اسما والدي الطعام وكلمه الخالق من شيا بل ان اسما روح القدس  
 قد سموا في عالمنا من بينهم اسما اليهم لا بد ان اسما من الله والملك  
 اسما من الله الاخر والاول في هذا العالم اسما من الله والملك  
 قالوا ان اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 الا من في يد الله اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 يا كمال اناسي عجبوا من اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 الناطقة القديمة والكلية الا من في يد الله اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 وشاخصا من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 حطبه وهما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 وانما اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 وقد اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 التي من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 الا من في يد الله اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 وعبر في بلادهم اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك  
 من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك اسما من الله والملك

بالنفس النفس المنتمية الى جوارحها من اعضاء جسمها والعقل وسط الكل  
 ورويان اعلمها مسائل اصل المؤمنين عن النفس فقالوا ان النفس  
 تسقط فقالوا لا بل هي النفس النفس عدلها فقالوا نعم نفسنا من اية  
 ونفس جنتنا من اية ونفسنا من اية ونفسنا من اية ونفسنا من اية  
 يا صولايها ان الله سبحانه وتعالى افاض على كل واحد منكم ما يشاء  
 من العقل والاطمئنان منكم الكبر ما من اطفال لا يعرفون الله  
 والتميز والزيادة وسبغها الاختلاف المتولدات فانها قد عرفت  
 الحما من عتيدت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية  
 الحما من عتيدت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية  
 عند الولادة الجحما من عتيدت عودها من اية وعودها من اية  
 الاموال والشهوات والنفوس من عتيدت عودها من اية وعودها من اية  
 فانها قد عرفت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية  
 صورها وطلعتها وصورها من عتيدت عودها من اية وعودها من اية  
 الناطقة القديمة قالوا لا هو من عتيدت عودها من اية وعودها من اية  
 من عتيدت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية  
 الزاينة من عتيدت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية  
 عودها من عتيدت عودها من اية وعودها من اية وعودها من اية

الكمال فقال في لاهوتهم بعبارة جيدة لئلا يظن انهم  
 بذلك وعنه حدوث والبرهان والشارع وحدثوا بالبرهان  
 شاعرت ومنها بدأت الوجودات واليهامات بالكلية هو ذات  
 الله العليا وشيخ طوطي ردة المتكلمين في الآخرة من غيرهم  
 ومن هؤلاء من سبى ونفى فقال انما في مولاه في العقل والاعتبار  
 جوهرية لا تحيط بالاشياء من جميع جهاتها فادركها الشئ من كونها  
 الوجودات وفاتية الطالب في ذات العالم العلوي في قيام  
 النفس الانسانية ليرد في كتابها القديم والقرآن اسمها الى من  
 سئل عن عالم العلوي فقال صور عارية من الحواشي من القوة  
 والاستعدادات تجري لها شئ وطاها فتدرك الاكث والقرآن  
 هو شئها مثالا فاطهر عنها الفاعل وخلق الانسان فانفس الطهنة  
 ان تاتيها بالعلم والعمل فقد شاعرت جوهرها وادراكها وانما  
 من اجها فادركت لاهوتها فقد شاعرت بها سبع الشداد وروى  
 ان بعض المهرود اجاز به على السلام وهو يتكلم مع جماعة فقال  
 لرب ان ابيط البوانك فقلت الفلسفة لكان يكون من شأنا  
 من الشافعية وما تعقروا الفلسفة ليس احد بل اعرضنا  
 من اجده من صفات من اجده في النفس في غير النفس في ما  
 لا يدرى

الخاير يقبرون من قلوبهم في تقيت فقد تحلوا في الاخلاق النفسانية  
 تحلوا في الاخلاق النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان ودينه ان يكون  
 موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الى الملك الصوري وليس لغير  
 هذه الغاية غير هذا الى الله اكرامه ان اول طالب لفد فطقت  
 بالفلسفة جميع هذه الكليات رضى الله عنك وفي الحاشية  
 المتعلقين من اهل الاسلام ما يقرب الى عبد الله بن ابي طالب  
 وان لم يدرى في التوافق حتى احيى فاذا العبدية كانت مع الله في جميع  
 جهه الذكر يصير ولسان الله في خلقه ورواه الذي يطمس بها ان  
 اجبت وان ساقى عطية اقر الله عن محمد الله شاعرا لغيره كغيره  
 عن النبي في كتمان ما من ذم ودمع المعبود من العبدان في كتمان  
 ادركه في كتمان ما من ذم ودمع المعبود من العبدان في كتمان  
 ليس الا الله وان كل امر كان من قبله من غير فهو من الله وادركه  
 والملائكة في كتمان لا الله وفي الله ذلك في كتمان الله وادركه  
 فيما يقرب الى الله فاعلم من كان وسيله الى معرفة الله تعالى  
 فان كتمان عقول الله فاعلم من كان وسيله الى معرفة الله تعالى  
 وسيله الى معرفة الله فاعلم من كان وسيله الى معرفة الله تعالى  
 انما هو في كتمان الله فاعلم من كان وسيله الى معرفة الله تعالى







يرون في انفسهم من النقص والضعف والجهالة والحاجة والفقير  
ولا الامانة عليهم والموثوق اليهم والقائم بجميعهم بالفضل  
ان الله تعالى لا يفعل ايها الا الصالح لهم ولا يظلم الناس شيئا  
ولكن الناس انفسهم يظلمون  
في حدود العالم  
ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام  
ثم استقر على العرش  
حياتين معنى الحدوث ومعنى  
شبه العالم اما الحدوث بمعنى ان الله تعالى يستعمل في ذلك ما يحسن  
بصده وبما لا يلائم ما في الخلق وهو عظماء بل يفرق لهم ويطهرهم  
فطهرهم كما يهبط الله ملكا فاطمى السموات والارض ومن سائر الخلق  
من خلق السموات والارض ليعلمون الله فهو ثابت في الظن والظن العبر  
واما الحدوث بمعنى السبقية الصلبة لحدوثه سبحانه احد  
الحدوث الذاتي وهو ان يكون زمان وجود الحادث مسبوقا بزمان  
عنه والمعنى الاول يجري في كل ما سوى الله وهو ثابت في كل ما يجري  
فيه والمعنى الثاني اما يجري في ما يوصل على الزمان دون ما تقدم على  
الزمان وهو ثابت في كل ما يجري فيه لا يشترطه زمانه وبيان المعنى الاول  
ان المصنوع يتبع ان يكون في وجوده ان المصنوع لان معنى المصنوع  
المصنوع لا ما تقدم ذات على ذات فوجد الثاني من الاول فلو كان  
معا لكان الصنيع يحصل للحاصل وكان الصانع في ان لا يقدح في المصنوع  
في جهة عدم مكان الصانع لا المصنوع ثم حدث المصنوع باحد الصانع

الاول

الاول ويبدأ بخبر الايجاع لا يتعلق بالعدم فلا يكون العالم زائفا  
وايضاً فكل وجود من الخلق له مبدأ لا يتناهي ولا ينفذ وايضا  
ان يكون مستقيماً للوجود من العدم لا يكون مستقيماً للوجود من العدم  
وهذا معنى الحدوث كان الله ولو كان محدثاً ومعنى قول من قال ان  
كامل كان بمعنى كان منه عناية في قوله عز وجل وكان الله عليهما  
حكيماً فهو منسحق عن معنى الماضي بل عن مطلق الزمان وهذا التقيد  
لصانع العالم على صنوعه وهو التقدم الحقيقي للماني الذي لا  
تقدم المنة عنه ولا في رتبة في الشرف لا لانه لا تقدم سوى ذلك  
الصانع بل لا تقدم له في تقدمه الى وسيله يكون على التقدم  
وكذا التفسير الذي ارادوه ان المانع الحقيقي الذاتي لا يخلو من ولا  
في مرتبة في الحقيقة لا لانه لا يخلو من ولا في مرتبة في مرتبة  
واما المعنى الثاني فيجب ان يكون  
وعن ابتداء العالم ليس من الله وبيان العالم بعد ذلك لا ان كان اسماً وبيان  
يكون من العالم ولا من غيره شيئا ولا يخلو هذا المانع من زمانه بقلبه  
لا يصدقه ولا من لا يتناهي الزمان من الله وعن ابتداء العالم وهذا لان سبب  
انقضاء العالم ان المصنوع انما هو هذا الذي قد جعل في انفسه ان لا  
يكون زمانه متناهياً ولا يخلو ان زمانه لا يحد حركته فلا يكون المكان ليس الا ما  
احاط بالخلق وانه الفلك فما لم يكن عليه زمان ولا مكان على اوجه  
الله عز وجل الفلك وما فيه من الاجسام ولذا وجد الزمان والمكان



























مقتضى ذلك الحكم والعدل ومنها قال بعض العلماء ان شئ لم يثبت  
الظلم في الملك العادل حيث جعل بعض قضاة شره وافر ابو حنيم  
كنا سايده لان كلنا من شره وياك ملكك في الملك العادل  
تخصيص كل شره بما خص به من انكره شره في مقاصد وكان  
لكل من الخلق ان يستعدا لكل الشره والوجود ان الاستعداد  
الظهور باسم خاص او اسماء خاصه واسماء بعد واحد حتى يصل  
الحاكم الى الله وليه الحق سبحانه من الشره والاسماء والكسوف  
وهذا هو الشره اختلاف الاسماء ان كان في الحق العادل  
كان انما في الحق ان هو عليه السلام في دعاءه شره في الحق  
الشره من بعد اختلافه في الشره والاسماء في الشره  
خلافه في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
الاسماء في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
مثلا في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
ولا استعداد في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
لعدم شره في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
مستقيم في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
الشره في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
على خلق شره في الشره والاسماء في الشره والاسماء في الشره  
بعد عنه وبعضهم بعد واسم في الشره والاسماء في الشره

[illegible]

وقرئ في سطورهم قوله قد يودون ان يكونوا بالدار في ان الله العالم الخبير بما فيه  
 خلقه لم يقبل استغاثه وانما يقبل من يوقل به هذه طبع في  
 صراطهم استشفقك جوده فون بغيرك لادراكه  
 بما ينكشفه لهم والابواب واسناد التورود واليد الخالق سبحانه وقارنا  
 قنعه من القضاء والغدوه علم ان عمل القضاء عالم العوالم لا يوضح  
 يعني بالروح المنصور لا يحسن فاعل التفسير ان الكتاب انما هو الدنيا  
 احوال وحوال الله عالم القوس ولا شياخ وبسبب الخلق العنكب الكبار  
 الذين المنصور كاشيا فيها اعتبار لا الفت المنصور في العلم انما كبر  
 الحوا والابواب لوقوعها ما فيها قال الله شلالا كبرها ما يشا وبسبب هذه  
 ام الكتاب قاله دعا وان يهي الا من اذخر انما على العنكب انما  
 وما نزل الا بقدر معلوم الى القوس ولا شياخ وفي الا ان القوس  
 الناطقة العنكب وقولها التي يميزون القوس في الخط شياخا واستمع  
 من الامور وقد نزل احكام العلم شياخا بها انما ينشئ بها الحواوش  
 شياخا وشياخا وحده فاعلم مع اسبابها وعلمها على فاعلم مع نظام  
 فانما ينشئ في عالم القوس والقضاء فانما هو من الاوقات والناج كاشا  
 بان الله شغلها في فاعلم انما كان كذا انما كذا انما حاصل العلم  
 ما سجد وحده شلالا واما في عالم هذا البسج انما هو عرفت  
 فيها العلم وقها انما هو بعض اسباب النوجب لوقوع العنكب على خلافه في  
 بقية اسباب انما ذلك السبب لم يحصل لها العلم بل انما السبب العلم

[illegible]































10

عن سليمان بن قيس قال سافر مع عوف بن كنان من مكة إلى مكة فوجد حذيفة  
من منافق على فضل هيبته وكان أشد الناس سبيلًا أهل الكوفة للكرامة  
منهم أهل الشيعة فسأله في بادئ أمره عن أهل الكوفة فوجد  
يحمل شيع الشيعة وهو من عارف بصلهم تحتل بحجر وسد وأما هم فم  
لا يزالوا إلا بعد أن سألهم في فعل ومع الخلق مما عملت منهم وهو من عارف  
عن المراءاة بعد أن عرفه وشهروه ثم أخذنا ناسق في الروايات في فضل  
عقبات وسماوية وقد اعلم المعبر في كرامة وصحة أمره والقوا لا يعلم  
معلي الكذاب فعلى ذلك كما علم في الزمان وفناء علي الصبا جفست  
عزلة الكساحهم وصارت في أيدي المسكين والمسلمين منهم من لا يرى  
لا يحسن ولا تفعل إلا ما غلبوا وهم يرون أنهم من ولو على الإطلاق  
وتشبهوا فما استطاعوا من غير أن يتأهلوا ولا يتواخأوا به ففضل الله  
خالقها صاحب الحق في ذلك الزمان عنه ما طله والباطل طاله والكذب طاله  
والصدق كذبوا به على الكثرة ما استعوا سواهم ولا من الصبا في شيا  
ولا استعوا عنهم ولا انكروهم ولكن الله اعلم شأن مقدرة الجيوش  
وأعني بصائرهم في حكم حيارى فلذلك هلك فيها من الكذب والحق  
أن يشهدوا بالظلمة صاعق لا يسترهم جأشهم من ربح المديح الله  
على الذين استأجرهم من الظلمات إلى النور والذين استأجر الظلمة من الظلمة  
يتخرجون من الظلمة إلى الظلمات فلذلك استأجر الظلمة من الظلمة  
التي جدد بطله ولا إلى الجحيم العسكري ما صورته أعون بالله من قوم

10

من حجة ما كان هم من حديث رسول الله ص في الحلال والحرام والفكر  
ولا حكم لم يستأذنا أربعة آلاف على ما قاله ولم يكفهم ذلك فاذا نزلت  
حادثه ولو يكن لهم فيها ما به خاصا في استنباط الحكم لا في أصول  
تضعها ولو كان عند استنباطها إلى ما كان من اختلاف وانهم  
واقتدار في مسائلهم وكانوا وضعوها للترجيح أو الحكم والجلد عضوا  
ورضوا الظلم واحد أو في العباد يد أو قهر في انفسا عباد أو  
فلا أحكام شي لم يحكم فيها آراءه وزاد أو بقسوى الشك في منظر  
فيها قد انقضت في اختلاف وخفف على هذا الاسلام من شيوخ الفيل  
بما لم يفتحهم ولكن من ان يولد على الفسقة وسر الجسد في كل ربة  
واستد جسدهم في كل سنة على قول من قال لا الولد الحسن الا في من  
يقول بالخير والصفاء في الفدية واشاءت القعدة والفاصلة في ذلك ثم  
المرء انما يفسد ذلك ولو استقاموا في ذلك لم يتسوا في احوالهم ولكن  
من انهم قرا بعد من حق الا في ذلك وكان من هم وبين الظهور في  
القول الذي في انهم لم يولدوا على الفسقة واحد ومن ضل الله  
عليه واللعنة يا ذا الجلال اضعافا عشرة اضعافا من اجل انما اصابا  
بعد ما لم يظهروا ان كان مستويا على هذا في اني اعققت  
من الحق في التوبة ما في اثنى عشر سنة ثم جعل الاخرة في غير حق  
فرب من تمام ثلثها اثنى عشر سنة وكان اصحابا في هذه المدة والديانة  
ياخذون العلوم التي في ظاهرها واطلها من عهدنا في الحق في الحق

طاهر و طاهر از دست موزان  
حور ز نیر یعنی خنجر به جبهه















فاقبضوا عباد الله هؤلاء ولا تتركوا هؤلاء ثم انزلت الامم على كل امة  
 انكرا من غير حق ولا عدل وفتلوا بالامم الصغار فبينهم وبين النصارى  
 فاستلوا عبادا يعلون فانكروا ان يعترفوا بانهم لا يعلون فصاروا الكافرين  
 بانهم ضلوا واستلوا اما هؤلاء الذين افسدوا وكان النصارى اهل البيت  
 من اهلها وهذا اكرم من ان يفسدوا في ارض الله ان الله لا يفسد في  
 دان الله بما لا يعلم فقد ضلوا والله حيث امر وعز وعيد لا يعلم ولا يعلون  
 انهم سئلوا عن الله على خلاف فقالوا ان يقولوا عبادا يعلون ويكفون عبادا يعلون  
 ومنهم من يقول انهم ليسوا بشيء لانهم لم ياتوا بآية ولا نعمة فاقول  
 انما الله لو اسبغ ثم لم يفر من ان اسبغوا كذب على الله ولا يعلون في هذا  
 الموضع من علمهم السلام اكثر من ان يحصى في اشد شهر من اهل الانبياء  
 وان من اسبغوا في ارض احرار ومن اسبغوا في ارض اعداء فخر  
 عاني لا يعلون فاقول انهم لم يعلوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 لا يعلون في ارض اعداء ومنهم من يقول انهم لم يعلوا في ارض اعداء  
 ومنهم من يقول انهم لم يعلوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 اهل الكفر انهم لم يعلون في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 والنصارى ومنهم من يقول انهم لم يعلون في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 ما لم يعلون في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 والنصارى في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء  
 من العالمين في اسبغوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء في اسبغوا في ارض اعداء

کتاب

كتب يوسف عليك في اخوانك فان سئت فاورث كتبك بينك فاقربا في على  
الناس زمان هرج الا ناسون فيه الا يكتبهم ان انان اقدر علينا فانظر وا  
صدنا الى انار في معنى الحكم والمثابرة والنأويل الحكم المتوفى عليه  
لا في الم والمثابرة اختلف فيه وقد يكون المثابرة عند قوه حكمه عند  
وخلقا في الصلوة في الم المثابرة على جاهل والنأويل في الم الصلوة  
من الم المثابرة في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
نك الم  
ذلك في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
الذي في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
ان كان معنى في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
والذي في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
في الم  
العلم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
من في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
او معقول او يكون الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
نقل الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
بالعلم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
وحقيقه ودره من في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم  
فاده من في الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم الم

[illegible][illegible]

نظام



[illegible][illegible]

وقد احدثت النبوة من علم وعمل بما علم ورثه الله عالم ما لم يعلم  
فما ابراهم ايماناً بقصد يقاوم مشقة الشكوك والاثام على الايمان  
منها وما يمكن الشرك وما يلزم الكفر ثم الله لا وهم مشركون ومنها ما  
بالاسلام في الاكفر عاراً آتياً فانه يؤمنوا ولكن يؤمنوا لاسلماً  
ولما جعل الايمان في قولكم وما واسطها قصد براه لا يشيها فانه  
ولا شبهة الذين استوا بالله وسواهم ربنا وبوا كثر الطلاق الايمان  
عليه انما المؤمنون الذين اذكروا الله وحملوا قوله واذا نلت  
عليهم لما استاذنهم ايماناً وعلى يقين من كونهم وانفردوا بقصد يقاوم  
كذلك مع قصد وهو ورواها عن محمد كماله سبحانه وتعالى  
فانما المؤمنون الذين آمنوا بالله على المؤمنين لا يؤمنوا على المؤمنين  
بما احدثت في سبيل الله ايماناً في قوله لا تؤمنوا ولا تؤمنوا على المؤمنين  
من جهة وعنها العبارة تارة فالإيمان الاحسان ان قصد والله كماله  
تعالى واخرى بالإيمان وبالله هو يقين والى المرات الثلاث لا تارة وتارة  
عنه بل لسبب على الذين آمنوا وعملوا الصالحات ثم آمنوا واحسنوا والله  
يحب المحسنين فاما ان الكفر مقابل الايمان فله ايضاً وجهان فله ان  
لا يكون من وجه سبباً على الابدالي ما لا يكون حياً واما ان الايمان  
الكامل الفاعل هو التسليم لله تعالى والقصد يؤمن بجميع ما جاء به النبي صلى  
عليه واله وسلم مع امتثال جميع الاوامر والنواهي التي لم يعمل الله لغيره  
الشيء ولو لم يكن الا من لم يسمع سمعته او لم يره رآه فله وجهان

وهو اهون الكفار عذابا بل اكثرهم لا يرون عذابا واليه المآلة  
يقول سبحانه الاستغفر من الرجال والنساء والولدان لا يستطيع  
جلا ولا يفتنون سبيلهم وصلوا اليه الدعوة فلم يلبوا الا بصوت  
ويوم مضى انما الاستغفار يقولوا والتقليد للاسلاف ونقص العلم وان  
ذلك هو كافر بحججه وهو عذاب عظيم واليه المآلة يقول سبحانه  
ان الذين يحزنون سورة عليهم والله يعلم علم شفه فلم يلبوا صوتي حتى لله  
عليه وسلم وعلى جميع وعلى اعيانهم عشوة وهم عذاب عظيم ومن  
وصل اليه الدعوة فصد عنها لم يصبها ومن اوصاه بالهدى فهداه  
والله من لا يحزن ولا يفرح الله فاعلموا ان عذابا بها هو كافر  
لغيره وان وهو اشده عذابا وعذابا لله واليه المآلة يقول سبحانه  
ومن الناس من يقول امنا بالله واليوم الآخر وما هم بمؤمنين  
والله والذين امنوا وما يجدون الا اتفيمهم وما يشعرون ويظنوا  
منهم في وهم الله وما يولواهم عذابا بما كانوا يكذبون ان اوليائه الله  
علم كل شيء ومن وصل اليه الدعوة فاصفها بقلبها واطاع الحق  
حقها انبى وحجها وها وبها ما لانه ولم يعرف من عذابا وبها ما  
فعلوا او قيلوا او اتفيموا او غير ذلك وكان كرههم يورد عذابا  
من عذاب المظالم واليه المآلة يقول تعالى الذين اتيناهم الكتاب  
كأنهم امنوا باننا هم وان ربنا عنهم ليكن من المؤمنين وهم يعلمون وقال  
نزلنا الكتاب فيهم ما عرفوا اكثر واب نزلت على الكافرين وقوله ان الله



































الاول من ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 الجاهل من ان لا يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 المذلة وكيف يليق هذا بالعدل قلنا ذلك ان الله سبحانه وتعالى  
 القابض ويخرج الى المعاصي بطبعه وسجيته وصبره معقود على شمله  
 دائما ان يبدل له لا من اهلها كما قال الله تعالى فيهم ولو كان العباد  
 عتوا للحسنه من غير ان يبدل لهم صدورهم فليست الاصلية انما يركب  
 الصبر يكون من قبله ويوجد من قلبه ويوجد من لسانه صدور من غير  
 من حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 بما لم يعمل من الخلق انما الحقيقه اليها حربه عليها وعقد يجمع على  
 ضلها واما ان يبدل فان الاعمال والنيات وانما الكل امر ما سوى  
 وانما يكون كل ما يات بطبعه الاصل في مقتضى حركه الخلق عليها  
 قال الله ثم قل كل عمل يشاكل فيكم اعلم من هو اهل هذا سبيل  
 الحركه المعصية انما هي الناس الرضا والسخط فمن رضوا فكانا  
 اولى ومن رضوا ومن سخطوا فكانا اولى من رضوا وان فعلوا  
 يجازي الله الحسنات في الدنيا بالنعمة الدنية وكذلك الواجب ان  
 يستأذي الدنيا بما يستأذي من الآدم فيها ثم يشهد بالموت عليهم بعد  
 البرزخ ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ولا خلاف ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ويرى الله ان كان ما يربى بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك

الاول

من موضع الحاجة قال الله ان الله عز وجل خلق انما الحقيقه طاهر في غير  
 ما عدا ذلك الا ان الناس انما في غير ما عدا ذلك الا ان الناس انما في غير  
 ذلك انما سبعة ايام ثم تصعبها ذلك انما بعد السابعة خذ من خلقه ذلك  
 الطاهر طاهر الجاهل من ان لا يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 خلقه من غير حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 لكن ان يبدل له لا من اهلها كما قال الله تعالى فيهم ولو كان العباد  
 عتوا للحسنه من غير ان يبدل لهم صدورهم فليست الاصلية انما يركب  
 الصبر يكون من قبله ويوجد من قلبه ويوجد من لسانه صدور من غير  
 من حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 بما لم يعمل من الخلق انما الحقيقه اليها حربه عليها وعقد يجمع على  
 ضلها واما ان يبدل فان الاعمال والنيات وانما الكل امر ما سوى  
 وانما يكون كل ما يات بطبعه الاصل في مقتضى حركه الخلق عليها  
 قال الله ثم قل كل عمل يشاكل فيكم اعلم من هو اهل هذا سبيل  
 الحركه المعصية انما هي الناس الرضا والسخط فمن رضوا فكانا  
 اولى ومن رضوا ومن سخطوا فكانا اولى من رضوا وان فعلوا  
 يجازي الله الحسنات في الدنيا بالنعمة الدنية وكذلك الواجب ان  
 يستأذي الدنيا بما يستأذي من الآدم فيها ثم يشهد بالموت عليهم بعد  
 البرزخ ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ولا خلاف ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ويرى الله ان كان ما يربى بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك

الاول من ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 الجاهل من ان لا يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 المذلة وكيف يليق هذا بالعدل قلنا ذلك ان الله سبحانه وتعالى  
 القابض ويخرج الى المعاصي بطبعه وسجيته وصبره معقود على شمله  
 دائما ان يبدل له لا من اهلها كما قال الله تعالى فيهم ولو كان العباد  
 عتوا للحسنه من غير ان يبدل لهم صدورهم فليست الاصلية انما يركب  
 الصبر يكون من قبله ويوجد من قلبه ويوجد من لسانه صدور من غير  
 من حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 بما لم يعمل من الخلق انما الحقيقه اليها حربه عليها وعقد يجمع على  
 ضلها واما ان يبدل فان الاعمال والنيات وانما الكل امر ما سوى  
 وانما يكون كل ما يات بطبعه الاصل في مقتضى حركه الخلق عليها  
 قال الله ثم قل كل عمل يشاكل فيكم اعلم من هو اهل هذا سبيل  
 الحركه المعصية انما هي الناس الرضا والسخط فمن رضوا فكانا  
 اولى ومن رضوا ومن سخطوا فكانا اولى من رضوا وان فعلوا  
 يجازي الله الحسنات في الدنيا بالنعمة الدنية وكذلك الواجب ان  
 يستأذي الدنيا بما يستأذي من الآدم فيها ثم يشهد بالموت عليهم بعد  
 البرزخ ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ولا خلاف ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ويرى الله ان كان ما يربى بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك

الاول

من موضع الحاجة قال الله ان الله عز وجل خلق انما الحقيقه طاهر في غير  
 ما عدا ذلك الا ان الناس انما في غير ما عدا ذلك الا ان الناس انما في غير  
 ذلك انما سبعة ايام ثم تصعبها ذلك انما بعد السابعة خذ من خلقه ذلك  
 الطاهر طاهر الجاهل من ان لا يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 خلقه من غير حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 لكن ان يبدل له لا من اهلها كما قال الله تعالى فيهم ولو كان العباد  
 عتوا للحسنه من غير ان يبدل لهم صدورهم فليست الاصلية انما يركب  
 الصبر يكون من قبله ويوجد من قلبه ويوجد من لسانه صدور من غير  
 من حقيقه وطبعه الاصل في ليس هو من اهل هذا الا بعد ان يلد  
 بما لم يعمل من الخلق انما الحقيقه اليها حربه عليها وعقد يجمع على  
 ضلها واما ان يبدل فان الاعمال والنيات وانما الكل امر ما سوى  
 وانما يكون كل ما يات بطبعه الاصل في مقتضى حركه الخلق عليها  
 قال الله ثم قل كل عمل يشاكل فيكم اعلم من هو اهل هذا سبيل  
 الحركه المعصية انما هي الناس الرضا والسخط فمن رضوا فكانا  
 اولى ومن رضوا ومن سخطوا فكانا اولى من رضوا وان فعلوا  
 يجازي الله الحسنات في الدنيا بالنعمة الدنية وكذلك الواجب ان  
 يستأذي الدنيا بما يستأذي من الآدم فيها ثم يشهد بالموت عليهم بعد  
 البرزخ ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ولا خلاف ان من لم يات بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك  
 ويرى الله ان كان ما يربى بالحق والحق ان كان ذلك وحده في ذلك







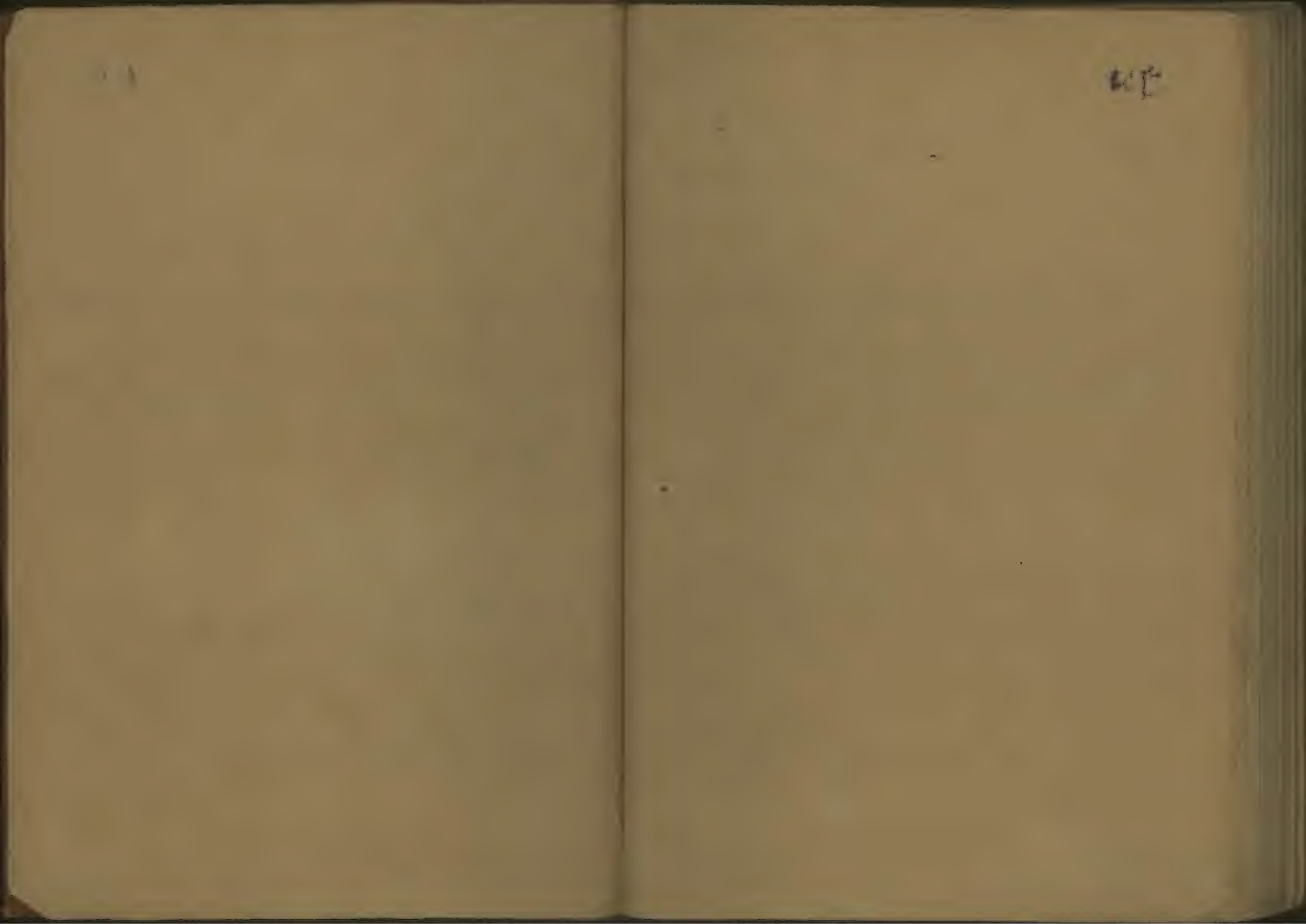




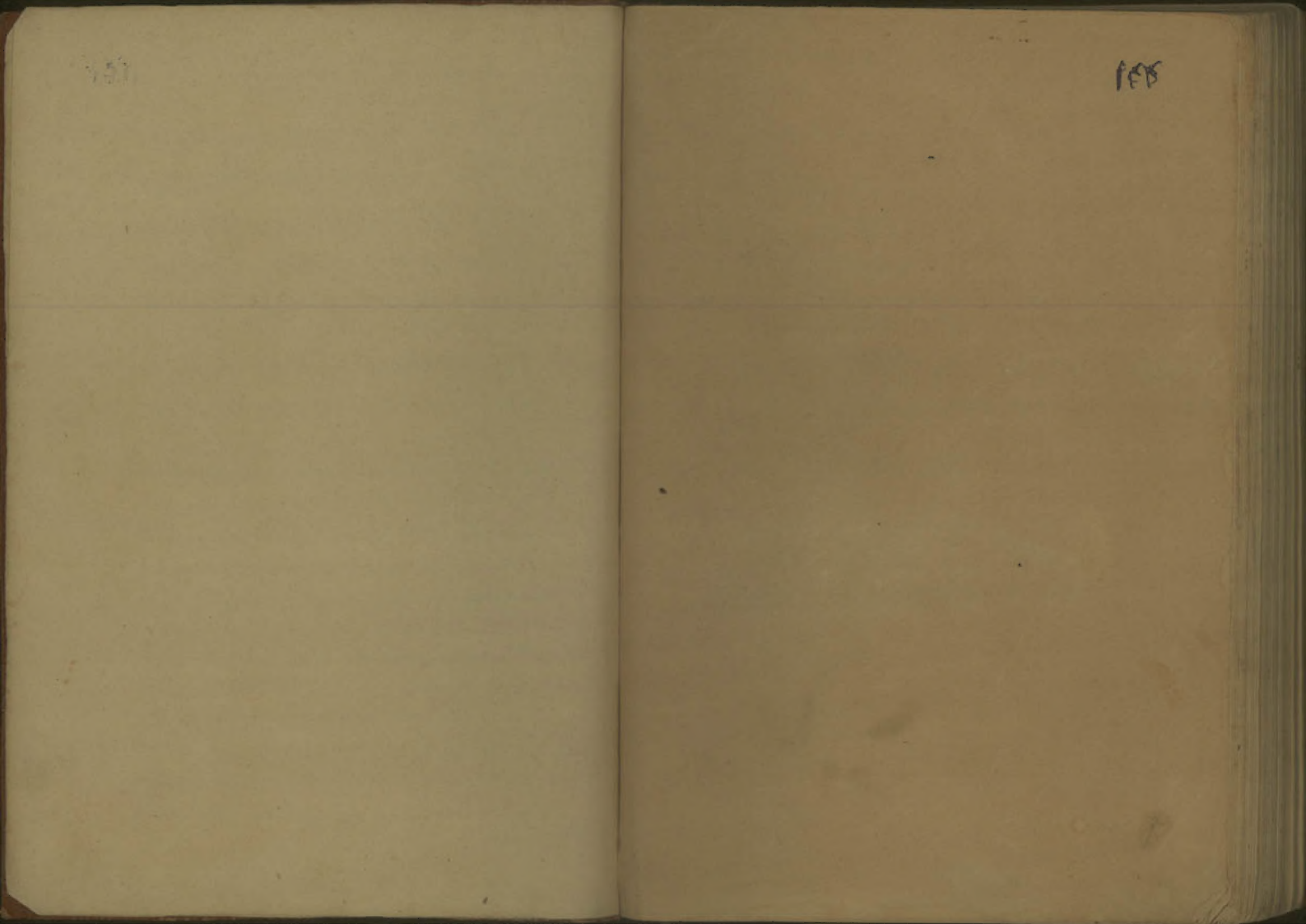
















فانکج و اگر خود را نشاء  
 بنده غم و اندوه و جبار ارم  
 از زانی شدم و در این شب  
 در غم از تو بیکبارم  
 تا جویان من و تو بیکبار  
 بنشین از این طبع و کلام

